

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرهنگ کنایات

ویرایش جدید

دکتر منصور ثروت

۱۳۹۶

## سرآغاز

### گفتاری در حقیقت و مجاز

پس از گذشت چندین هزار سال از عمر زبان گشادن بشر، و آغاز تجرید ذهن انسانی و فعالیت ذی شعور اندیشه و از پس هزار سال نوشتار زبان پارسی، چه مقدار از واژه به عنوان اسامی خاص معنوی و مادی در بیان ضمیر باطن و طبیعت بیرون در دست داریم؟ اگر روزی در این امر دقت می‌کردیم، شاید می‌توانستیم تعداد عددی واقعی آن را بنماییم. ولی با یک حساب سرانگشتی می‌توان گفت چیزی است بسیار اندک از آنی که در فرهنگ‌های حجیم خفته است. با وجود این، انسان با تمسک به همین گنجینه اندک لغوی، روی هم رفته قادر به بیان تمام اندیشه، احساس، برداشت و تجربه شخصی خویش در باب حیات مادی و معنوی است. اگر انسان می‌خواست به تمامی اشیاء موجود گرداگرد خویش، به هر واحدی از احساس ظاهری و باطنی خود، به یکایک حوادث شخصی و اجتماعی و به تک تک امیال و آرزو و کیفیت درونی و برونی روحی و احساسی خویش نامی بنهد، در هر دقیقه از گفتار، می‌بایست همچون یک ماشین خودکار دست به واژه‌سازی می‌زد. لکن ضرورت و جریان طبیعی حاکم بر زبان گفتار و نوشتار، از همین گنجینه اندک لغوی، با پیچ و خم دادن و ترکیب و تغییر گوناگون، از پس تفهیم و تفاهم و تفسیر تمامی مسائل پیش گفته برمی‌آید. عالم مدرکات و محسوسات - به قول قدما - گرچه بی‌پایان است ولی سازگاری واژگان نیز در ساختمان ترکیبات و معانی جدید چندان محدود نیست. از این جاست که نیاز موجود، انسان را به سوی مجاز می‌راند و حرکت مجاز آغاز می‌گردد. هر واژه‌ای بر نامیدن عنصری جدید، احساسی نوین، برداشتی بکر، تبیینی تازه، نگرشی عمیق و القایی برتر به وام گرفته می‌شود و کمبود لغت را جبران می‌کند. حقیقت به کمک حقیقتی والاتر می‌شتابد.

نگاه کنید به لغات، چشم، دهان، دندان، گوش، دل، پا که نام‌هایی حقیقی بر بخشی از اعضای بدن هستند و نقش و یاوریشان را در ساختمان واژه‌هایی نوین که دیگر نه دست است و نه چشم و نه حتی شیئی مادی:

از دست دهر جستن = مردن. از دست رفتن = مضطرب و نگران شدن. بالادست = حریف غالب. بی‌دست و پا شدن = سراسیمه شدن. پشت دست گزیدن = پشیمان شدن و افسوس خوردن. تنگ دست = فقیر. تنگ چشم = مردم بخیل. چشم به راه داشتن = انتظار کشیدن. چشم بر زمین افکندن = خجالت کشیدن. چشم دریده = طمع کردن به چیزی، و...

این مشت است نمونه خروار از هزاران واژه و ترکیب دیگر. نظیر اسامی اشیاء، طبیعت، حیوانات، ابزار، که دهها هزار مفهوم جدید خلق می‌کنند و پیوند انسان را با انسان و انسان را با طبیعت تحکیم می‌بخشند و ماده را حیاتی جدید می‌دهند و صاحب شخصیت می‌کنند.

بعلاوه مجاز باید ساخته انسان متمدن بوده باشد. انسانی که پا گذاشته است به عالم تجرید. از وحشت به‌در آمده و از ظلمت جهل خارج شده است و در فکر معنا بخشیدن به جهان خویشتن است و به جای زبونی در برابر اسرار طبیعت در پی کشف و تفسیر هستی است. انسانی که در عرصه روابط اجتماعی نیز ظرافت پیدا کرده و از خشونت کاسته است. بدین سان و با اشاره‌ای کوتاه ملاحظه می‌شود که در میدان واژگان به اعتباری دو نوع بیشتر نداریم. یا نامی است بر شیئی یا کیفیتی خاص که از آن به عنوان حقیقت یا به قول قدما «ماوضع‌له» نام می‌بریم یا اسمی است عاریتی یا به قول قدما «غیرماوضع‌له».

**تعریف حقیقت:** «حقیقت عبارت است از استعمال لفظ در معنی له اصلی، چنان که لفظ دست و پای را گویند و اندام مخصوص اراده کنند: فلان کس دست به شمشیر برد و پای فرمایش نهاد. رونده‌یی در خیابان به زمین خورد و دست و پای او شکست. در این موارد مقصود از دست و پا همان دست و پای حقیقی است که اندام مخصوص باشد.»<sup>۱</sup>

**تعریف مجاز:** «استعمال لفظ است در غیر معنی اصلی و موضوع له حقیقی به مناسبتی و آن مناسبت را در اصطلاح فن بدیع علاقه می‌گویند. چنان که همان لفظ دست و پای را بگویند و از دست، معنی قدرت و تسلط و از پای معنی ثبات و مقاومت اراده کنند: فلان کس را بر تو دستی نیست و در دوستی پایبی ندارد. مثلاً گاهی کلمه دست را در معنی مجازی در مورد کسی می‌گوییم که اصلاً دست ندارد. مثل این که بگوییم: فلان کس در دزدی دست دارد. در مورد دزدی که دست او را بریده باشند. پس معلوم می‌شود که کلمه دست در این جا، به معنی مهارت و چیرگی است نه به معنی اندام مخصوص.»<sup>۲</sup>

**تعریف کنایه:** «کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند. پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به دور منتقل گردد، چنان که بگویند «پخته‌خوار» به معنی مردم تنبلی که از دست‌رنج آماده دیگران استفاده می‌کنند، یا بگویند: فلان کس بند شمشیرش دراز است. یعنی قامت‌اش بلند است. یا پشت گوش او فراخ است. یعنی دیر جنب است و کمتر به گفته‌ها و وعده‌های خود عمل می‌کند، یا به گفتار دیگران چندان وقعی نمی‌گذارد. و همچنین است دست درازی کنایه از تعدی و تجاوز و طمع کاری به مال دیگران، و کوتاه دستی کنایه از بی‌طمعی یا بی‌عرضگی.»<sup>۳</sup>

در تعریف دیگری آمده است: «کنایه عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد اما قرینه صارفه‌یی هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد.»<sup>۴</sup>

کنایه را از نظر روشنی و پوشیدگی مفهوم و همچنین کمی یا فراوانی وسایط و سرعت و کندی انتقال معنی از مکنی‌به، به مکنی‌عنه به موارد: تلویح، ایما، رمز و گاهی تعریض تقسیم کرده‌اند. فهمیدن تلویح دشوار، ایما آسان رمز غالباً غیرممکن است.<sup>۵</sup>

تفاوت اندکی بین مجاز و کنایه وجود دارد که در مجاز حضور قرینه‌ای منصرف‌کننده ذهن است از معنای اصلی و باعث می‌شود شنونده به مراد ثانوی توجه کند و حقیقت در پرده گمنامی افکنده شود ولی در کنایه این قرینه نیست. پس هر دو معنی کنار هم هستند فقط غرض گوینده معنای دور دست است. وقتی گفته می‌شود: «در خانه فلانی به روی همه باز است»، هم باز بودن در، حقیقت است و هم نتیجه و تبع این باز بودن یعنی مهمان‌نوازی و کرامت طبع فلانی واقعیت دارد. لکن مراد گوینده القای مفهوم ثانوی است نه حقیقت نخستین. با وجود این، معنی هنری نتیجه‌ای است که همواره نه به پندار شاعرانه، بلکه به یاری روند استدلالی در ذهن می‌توان بدان رسید.»<sup>۶</sup>

۱. فنون بلاغت، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲. فنون بلاغت، ص ۲۵۵-۲۵۶.

۳. ر.ک. پیشین، ص ۲۴۱-۲۴۵.

۲. همان جا.

۴. بیان، شمیسا، ص ۲۳۵.

۶. بیان، کزازی، ص ۱۵۹.

## دیباچه ویراست‌ها

### ویراست اول

یکی از مشکلات در خواندن متون کهن ادب پارسی، فهم معانی ترکیبات و مفردات مجازی است. این مشکل در پهنه نظم بیش از نثر رخ می‌نماید و خواننده ناچار از رجوع به فرهنگ‌هاست تا گره کار را به نحوی بازگشاید. نبودن فرهنگی اختصاصی در این زمینه و الزام جستجو و مراجعه به فرهنگ‌های متفاوت، جهت درک معانی مجازی مفردات و ترکیبات، علاوه بر آن که امری وقت‌گیر، بلکه مستلزم تهیه فرهنگ‌های گوناگونی هم بود تا در کنار دست باشد و به کمک جوینده بشتابد. براساس رفع چنین نقیصه‌ای است که به فکر تدوین فرهنگی افتادیم تا باشد که گوشه‌ای از این مشکل را حل کند. برای رسیدن به آرمان فوق‌بهترین راه این بود که کلیه متون موجود مورد مطالعه قرار می‌گرفت و مفردات و ترکیبات به کار رفته در معانی غیرحقیقی استخراج می‌گردید و معنای خاصی که شاعر یا نویسنده از آن مراد و منظور کرده است، ثبت می‌گردید و در نهایت با شواهد لازم به صورت فرهنگ تدوین می‌شد. طبیعی است چنین کاری از عهده فرد خارج بود. اما راه دوم راهی بود که ما برگزیدیم و از لغزش‌ها و کاستی‌ها هراسی به خود راه ندادیم. در همین مورد توضیحاتی چند ضرور می‌نماید:

#### الف) شیوه کار

نخستین قدمی که به فرمان رسید این بود که، نخست فرهنگ‌های موجود را از نقطه نظر مقصودی که ما داشتیم یک بازبینی سطحی به عمل آوریم. بدین جهت در گام ابتدایی به سوی لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین شتافتیم. لکن پس از بررسی به چند نکته دست یافتیم. این که فرهنگ معین بیشتر به نمایش ریشه لغات و نوع ترکیبات دستوری توجه نموده و اگر گاهی بر کنایه و مجازی بودن آنها اشارت کرده، اندک است.

به عنوان مثال «آفتاب لب‌بام» را «کسی که عمرش نزدیک به آخر رسیده»، و «آفتاب سر دیوار» را «پیری نزدیک به مرگ» معنی کرده ولی کنایه بودن آنها را تصریح نکرده است. تا جایی که ذیل «ترکیبات فعلی و جملات آب» هیچ نامی از کنایه نرفته است. البته استثنایی هم در این فرهنگ وجود داشت نظیر «از بن گوش» «کنایه از کمال بندگی و اطاعت»، اما غلبه بر ارائه نکات دستوری بود تا معنوی. همان طور که به ترکیب «تردست» فوراً از حیث دستور توجه کرده و آن را صفت مرکب به معنی نیرنگ باز آورده و بر کنایت آن اشاره نکرده بود. حال آن که نگرش ما بر تعیین نوع معنای غیرحقیقی ترکیبات استوار بود.

اما در مورد لغت‌نامه باید گفت که علامه دهخدا هم اغلب لفظ کنایه و مجاز را در مواردی به کار برده که از دیگر فرهنگ‌ها عیناً نقل شده است. پس بهتر این بود که ما همان فرهنگ‌ها را اصل قرار می‌دادیم نه فرهنگ معین و لغت‌نامه را. فرهنگ دیگری که ظاهراً تخصصی‌تر می‌بایست باشد، فرهنگ لغات ادبی تألیف ادیب طوسی بود که نظر ما را جلب کرد. گمان بر این بود که این فرهنگ به مناسبت ارائه لغات ادبی از نظر تعیین نوع معانی غیرحقیقی مفردات و ترکیبات، نه تنها ما را یاری خواهد کرد؛ بلکه از نظر نمایش تطوّر تاریخ معانی و مفاهیم جدیدتر هم مفید فایده خواهد بود. با کمال تأسف پس از بررسی مشاهده شد:

۱. به نوع معانی «غیرماوضع‌له» در همه موارد اشارت نشده بود. به عنوان مثال در معانی: آب بسته، آب خشک، آب زهره،

آب‌گون به لفظ کنایه از... تصریح شده و در دیگر ترکیبات آن نظیر: آب زندگی، آب کور، آب خون به نوع معنای غیرحقیقی تصریح نشده بود، چنین است ترکیبات حاصل از: آستین، دندان، گوش، ناخن و... یا در ذیل واژه «باد» از آن همه ترکیبات مجازی فقط به ترکیبات: بادپیما، بادتنگ بسته، باد دست، باد مسیح اشارت رفته و تازه در همین مورد اندک نیز دچار لغزش‌هایی غیرموجه شده است. مثلاً در معنای کنایی «باد» حرف و سخن آورده و این بیت فرخی را نیز شاهد زده است:

خداوندی که چون او باد کردی      زمین و آسمان آید به گفتار

که پس از رجوع به دیوان فرخی مشخص گردید: اولاً کلمه ما «باد» نیست، بلکه «یاد» است، ثانیاً «او» نیست، بلکه «زور» است. بنابراین موجب سلب اعتماد و اطمینان ما شد.

۲. مشاهده شد که در اکثر موارد اشاره شده نیز معانی از فرهنگ‌های متقدم بدون ذکر مأخذ نقل گردیده و معانی جدیدی بر آنها افزوده نشده است. بنابراین با توجه به این که به اکثر منابع متقدم قصد استناد داشتیم در توسل به فرهنگ حاضر فایده‌ای ندیدیم.

با توجه به توضیحات فوق به سوی فرهنگ‌هایی کشیده شدیم که توجه بیشتر به منظور ما داشتند، چرا که هدف ما داشتن فرهنگی بود که انواع معانی غیرحقیقی کلمات و معانی متفاوت آن را بیان دارد.

پس از بررسی‌های متفاوت، پنج فرهنگ را مناسب کار خود تشخیص دادیم: فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، چراغ هدایت، غیاث اللغات و آندراج. در مورد هر یک از این فرهنگ‌ها در جای خود صحبت خواهد شد ولی در همین جا اضافه می‌کنیم که در فرهنگ‌های متأخر هرچه از معانی مجازی سخن رفته است اکثریت قریب به اتفاقشان مأخوذ است از همین فرهنگ‌های مورد استفاده و این قضیه اهمیت اسناد ما را نشان می‌دهد.

#### ب) شیوه تدوین

پس از آنکه منابع مورد استفاده مشخص شدند، شروع کردیم به استخراج مفردات و ترکیباتی که در معانی «غیر مواضع‌له» به کار رفته بود. پس از اتمام استخراج، اطلاعات حاصل را به فیش‌های مستقلی منتقل کردیم. نکاتی که در تنظیم نهایی ملحوظ گردید عبارت بود از:

۱. سعی گردید- تا جایی که نظم کار به هم نمی‌خورد- در ذکر معانی مفردات و ترکیبات، تقدیم و تأخیر تاریخی فرهنگ‌ها رعایت شود. لکن جهت جلوگیری از تکرار مکررات، نخست معانی مشترک فیه چند فرهنگ آورده شد، سپس معانی غیرمشترک. بنابراین اول عنایت بر این شده است که نخست معانی مشترک موجود دیگر فرهنگ‌ها با فرهنگ جهانگیری که اقدم است ذکر گردد، سپس موارد افتراق باز به ترتیب تاریخی ثبت شود. اما ترتیب مذکور در جایی که معنای موجود جهانگیری تنها مانده است و به فرض برهان و غیاث مشترک بوده‌اند، معانی مشترک بر ترتیب تاریخی پیشی گرفته است.

مقصود در تأکید و الزام بر رعایت تقدم و تأخر تاریخی از آن جهت بود که خواننده ضمن دریافت معانی کنایی یک واژه یا ترکیب، به حضور تاریخی معانی کنایی نیز آگاه گردد، تا بداند که کدام معنی در چه تاریخی تولد یافته است. چرا که فکر می‌کردیم چون از تاریخ تدوین جهانگیری تا فرهنگ آندراج، دوپست و نود سال (۱۰۱۷-۱۳۰۷) فاصله بوده، طبیعتاً می‌بایست در طول این مدت معانی کنایی جدیدی بر معانی قدیم اضافه شده باشد. پس از پایان کار متوجه شدیم که با توجه به مجموع تغییرات، دگرگونی عمیق و چشمگیری در معانی یا به عبارت بهتر در کاربرد کلمات و ترکیبات، مابین نخستین و آخرین فرهنگ مورد استنادمان وجود ندارد، یا حداقل بسیار اندک است و ظاهراً علت مسئله را باید در رونویسی مدام فرهنگ‌نویسان از روی هم و کم لطفی‌شان نسبت به زبان گفتار زنده مردم تلقی کرد. زیرا مشابهت در اکثر موارد به

حدی است که می‌توان مدعی شد، یکی مسوذه دیگری است. چون فرضیه نخستین ما به هم خورد، یعنی انتظار روبه‌رو شدن با مفاهیم و معانی جدیدالولاده در طول دویست و نود سال باطل از آب درآمد، در تدوین نهایی بهتر آن دیدیم که مشترکات در معنا را به تقدّم و تأخّر تاریخی ترجیح دهیم. با وجود این در این مورد هم سعی کردیم که تقدّم و تأخّر در ذکر مشترکات را رعایت کنیم. یعنی اگر لفظی در یک معنا بین فرهنگ برهان و آندراج مشترک و در معنایی دیگر بین غیاث و آندراج یکی بوده است، ما اول به ذکر معنای برهان و آندراج پرداخته‌ایم و سپس غیاث و آندراج.

بنابر توضیحات فوق ترتیب فرهنگ‌های مورد استناد ما از نظر تقدّم و تأخّر تاریخی بدین ترتیب بوده است:

۱. جهانگیری، ۲. برهان قاطع، ۳. چراغ هدایت، ۴. غیاث اللغات، ۵. آندراج.

۲. از آنجا که غرض نگارنده گردآوری معانی غیرحقیقی بر مبنای فرهنگ‌های فوق بوده است، فعلاً به خود اجازه نداد تا ذوق خویش را در انتخاب معانی مجازی لغات به آزمون گذارد. گرچه تصدیق می‌کند که در قبال فریبندگی واژگان گاه خود را باخته، ولی در پایان کار بر وسوسه خویش غالب آمده است. بنابراین می‌تواند مدعی شود، حتی یک مورد نیست که بدون دلیل و شاهد موجود در فرهنگ‌های مورد استناد، در فرهنگ حاضر آورده باشد. بوده است برخی مفردات و ترکیباتی که مؤلفان، لفظ مجاز یا کنایه را در کنار معنای آن تأکید نکرده‌اند ولی ثبت شده، لکن این موارد نادر تنها به باری قرائن و اماراتی بوده که نگارنده در یکی از فرهنگ‌های مورد استناد به چنگ آورده است. به عنوان مثال فرهنگ چراغ هدایت «شاخ بر دیوار کردن» را کنایه از «تکبر و غرور نمودن» قید کرده و جهانگیری و برهان قاطع کنایه از «گردنکشان» دانسته‌اند، بنابراین با آن که «شاخ بر دیوار» در فرهنگ غیاث‌اللغات بدون تصریح بر لفظ «کنایه» به معنی «گردن‌کش» آمده است، نگارنده بر خود حق داده به استناد قراین موجود اشاره شده، این معنی را جزو معنای کنایی در فرهنگ حاضر بیاورد.

چنین وسوسه‌ای در مورد عکس قضیه، یعنی در مورد آن نوع از مجاز و کنایاتی که نگارنده به هیچ‌وجه با صحت آن موافق نبوده- یا حداقل به نظر قاصر خویش هیچ نوع علاقه و ملازمتی در آن نیافته است- نیز تسری یافته است. به عنوان مثال آندراج «دانه سمور» و «دانه کیش» را کنایه از «پوست سمور» آورده است. اما هرچه دیگر فرهنگ‌ها و منابع موجود، چه در مورد «دانه» و چه در مورد «سمور» یا «کیش» تحت بررسی قرار گرفت تا علت کنایت درک شود، کمتر نتیجه اخذ شد. با وجود این نگارنده به خود اجازه نداد آن ترکیب را بنا به سلیقه خویش محذوف دارد. لکن در چنین مواردی دریغ‌اش آمد که حداقل نظر خود را در پاورقی بیاورد.

بایستی این را نیز بیفزاییم که ما سه مورد را به طور کل حذف کردیم. یکی ضرب‌المثل‌ها بود. چرا که آوردن چند ضرب‌المثل در جایی که امثال و حکم دهخدا وجود دارد. حکم زیره به کرمان بردن بود. نظیر: «آسمان از کجا و ریسمان از کجا» (آندراج) که در امثال و حکم ذیل ماده آسمان و ریسمان به معنی آن اشاره شده است. دوم، آندراج مآخذ خود را با علایم اختصاری ب = بهار عجم، ن = انجمن آرای ناصری، فر = فرهنگ فرنگ، نشان داده است، همچنین جهت ذکر موطن لغات آنها را با علامت‌های اختصاری، ف = فارسی، ع = عربی، ت = ترکی، ی = یونانی، ه = هندی، ر = رومی، س = سانسکریت ارائه کرده است. ما آن علامت‌ها را حذف کردیم که خواننده موشکاف بتواند از اصل متن استنباط کند. سوم، موردی است که در برخی از فرهنگ‌ها پس از آنکه، ترکیب به صورت مثبت آمده و معنی شده بود، یک‌بار هم به صورت منفی تکرار گشته بود. گویی خواننده فاقد هر گونه قدرت استنباط بوده و از حداقل شعور و آگاهی بهره‌مند نیست. برای روشن شدن مطلب چند نمونه را در پایین معرفی می‌کنیم:

آب در جگر داشتن کنایه از: استطاعت مالی داشتن.

آب در جگر نداشتن کنایه از: کمال احتیاج و افلاس و نکبت. (آندراج)

دندان نهادن کنایه از: قبول کردن، طمع به چیزی بستن.  
دندان نهادن کنایه از: برعکس آن. (جهانگیری)  
و چنین است مواردی که یک ترکیب در شکل مصدری به کار رفته و معنی شده و بار دیگر در زمان‌های مختلف صرف گردیده است. مثال از جهانگیری:

آب در جوی آمدن کنایه از: دولت رفته بود.  
آب در جوی تست کنایه از: بخت و اقبال و دولت و... به دست تست.  
دندان نمودن کنایه از: ترسیدن، عاجز شدن....  
دندان نماید ماضی غضبناک شدن و ترسانیدن و زاری کند....  
یا آن که یک بار به مفرد و بار دوم به جمع یک واحد پرداخته‌اند نظیر:  
پیکارپرست کنایه از شجاع و دلاور.  
پیکارپرستان کنایه از بهادران.

در تمامی موارد فوق‌الذکر از تکرار مکررات بیهوده جلوگیری کردیم و فقط به ذکر یک نوع پرداختیم.

۳. سعی شد در مقابل مفردات و ترکیبات، عبارات هر فرهنگ به‌طور جداگانه آورده شود تا حتی تفاوت‌های لفظی هم نشان داده شود. لکن در برخی موارد جهت خودداری از اطناب و پیروی از اصل ایجاز و جلوگیری از ملال خواننده، تصرفاتی ناچیز در عبارات به عمل آمد تا ضمن کاستن از حجم مطلب از تکرار در تکرار خودداری شود. چنین تصرفات تنها در جایی اعمال شده است که کوچک‌ترین شبهه‌ای در برابر مفهوم دو فرهنگ نبوده است. به عنوان مثال مزرعه خاک در سه فرهنگ جهانگیری، برهان و آندراج به ترتیب چنین آمده است: کنایه از: قالب سیر حیوانات ناطق و صامت (ج.ب)، کالبد و جسد انسان و حیوانات دیگر (آ). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، چون از نظر مفهوم این دو عبارت یکی هستند، عبارت مشترک فیه برهان و آندراج را نقل و علامت اختصاری جهانگیری نیز بر آن دو افزوده گشت.

۴. در برخی از فرهنگ‌ها به ویژه در آندراج چندین ترکیب مترادف، پشت سر هم آمده و بر جمیع‌شان یک معنا ذکر شده بود. نگارنده جهت استفاده عملی مراجعان و رعایت شیوه صحیح فرهنگ‌نویسی، آنها را از هم جدا کرد و هر یک را به ترتیب حروف الفبا در جای خود آورد و در چنین موردی معنی در مقابل نخستین واژه یا ترکیب آمده و مابقی بدان ارجاع شده است. به عنوان مثال فرهنگ آندراج، ترکیبات: سنگ بر شیشه افتادن، سنگ بر شیشه زدن، سنگ بر طاس زدن، سنگ بر قرابه زدن و... را در کنار هم آورده و سپس نوشته بود کنایه از: توبه کردن از شراب خوردن. ولی در فرهنگ حاضر این معنی در مقابل «سنگ بر شیشه افتادن» آورده شد و بقیه بدان ارجاع گردید. اما گاهی استثنایی نیز رخ داده است. یعنی به جای ارجاع به ماقبل به مابعد رجوع داده شده است و از این استثنا گریزی نبود، زیرا برخی از مفردات و ترکیبات بعد از اتمام کار به دست می‌آمد و با توجه به ترتیب الفبایی ممکن بود به ماقبل بیفتد که ناچار به مابعد ارجاع می‌شد.

در مواردی هم به‌عمد حذف را کنار گذاشتیم. توضیح این که برخی از فرهنگ‌ها پس از ذکر لغت و معنی، ترکیب یا لغت مترادف دیگری را نیز در پایان افزوده است. ما ضمن آنکه چنین ترکیب یا واژه‌ای را در جای خود نقل کرده‌ایم اصراری در حذف آن نیز نداشته‌ایم، تا خواننده ضمن آشنایی با معنای ترکیب اول بلافاصله با مترادف آن هم آشنا شود و اگر تصادفاً در جای خود نیامده باشد از اصل قضیه چیزی کاسته نگردد.

در این گونه موارد علامت = در پایان آمده و سپس ترکیب یا واژه جدید معرفی شده است. نظیر: لب سفید کردن کنایه از تبسم. (ج.ب) = دندان سفید کردن. لب دادن کنایه از بوسه دادن = زبان دادن.

۵. تلفظ: نخست تلفظ الفاظ مشکل به لاتین ذکر شده بود، لیکن به دلیل اشکال‌های چاپخانه‌ای از آن صرف‌نظر گردید. بعلاوه به نظر رسید خوانندگان می‌توانند هنگام ضرورت به اصل منابع رجوع کنند.

۶. از ذکر شواهد چه نظم و چه نثر که در برخی از فرهنگ‌ها آمده بود به دو دلیل بارز صرف‌نظر کردیم:

**الف.** این عمل جز اتلاف وقت خواننده و افزودن بر حجم فرهنگ حاضر در عمل فایده دیگری نداشت. از سوی دیگر وقتی مأخذ کلام را نشان داده‌ایم تصوّرمان بر این است که خواننده کنجکاو و علاقه‌مند می‌تواند به اصل منبع رجوع کند و در صورتی که شاهد داشته است آن را ببیند. بعلاوه اگر متعهد این عمل می‌شدیم ضرورت داشت شواهدی هم بر آن قسمت که منابع ما نیاورده بودند شخصاً جستجو کنیم و ثبت نماییم.

**ب.** در این مورد آندراج بیش از همه خود را موظف به ضبط شواهد دیده است. در یک نظر کلی به شاعران و نویسندگان مورد استناد مؤلف، می‌توان به این نتایج رسید که:

اولاً بسیاری از این شاعران و نویسندگان به علت اسکان در جزیره فارسی‌زبانان هندوستان، برای ایرانی جماعت ناآشنا بلکه مهجور و نامأنوس‌اند. ثانیاً برخی از شواهد به قدری خنک و ضعیف است که گویی تنها برای اثبات معنای آورده شده سفارش داده شده است و هیچ لطفی برای فارسی زبان ندارد. نگاهی گذرا به نام شاعرانی نظیر: عبدالغنی قبول، خان کمالات، خان قزلباش، ملافوقی یزدی، سنجر کاشی، ملا بستی تهنائیسری، سالک یزدی، محمد اسحق شوکت، عظیم‌آله ساوجی، میرمحمد حسین شوقی ولد میر ملا بستی تهنائیسری، محمد امین وقاری خلف مولانا عبدالفتاح برادر مولانا عبدالکریم طلسمی و صدها گوینده دیگر، نشان می‌دهد که تا چه حد نام اینان بر دوستداران ادب پارسی در سرزمین ما ناآشناست. حتی با توجه به نام دو تن اخیر می‌توان مدعی شد که برخی از اینان، در عهد خود مؤلف نیز، مشهور عام و خاص نبوده‌اند و گرنه چه لزومی داشت مؤلف علاوه بر ذکر نام شاعر، نام برادر و پدر او را هم ثبت کند. پس لزومی ندیدیم صفحات بیشتری را سیاه کنیم تا شهادی را که محمد امین وقاری برادر مولانا عبدالکریم و خلف مولانا عبدالفتاح سروده است نشان دهیم. با وجود این باریک بینان و مشتاقان را حواله می‌دهیم به اصل منابع.

#### ج. معرفی منابع مورد استناد

۱. فرهنگ جهانگیری تألیف میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی، به ویرایش دکتر رحیم عقیقی، چاپ دانشگاه مشهد در سه مجلد. این فرهنگ به دو بخش تقسیم گردیده و بخش دوم شامل استعارات، کنایات، لغات مرکبه است که مؤلف شخصاً عنوان «خاتمه» بر آن برگزیده است.<sup>۱</sup> این فرهنگ در مدت دوازده سال تدوین شده و به سال ۱۰۱۷ ه.ق. در هند پایان یافته<sup>۲</sup> و مشتمل بر ۹۸۳۰ واژه و ترکیب است.<sup>۳</sup> از این فرهنگ، دیگر فرهنگ‌ها نظیر سروری، برهان قاطع، رشیدی، غیث‌اللغات، نظام و آندراج سود جسته‌اند.<sup>۴</sup>

«نقص بزرگی که در فرهنگ جهانگیری دیده می‌شود شیوه ترتیب واژه‌هاست. میرجمال‌الدین در این باره روش نوینی در پیش گرفته و نخواسته است کاری که دیگران در فرهنگ خود کرده‌اند تقلید نموده باشد. مثلاً واژه «رخش» و «نخ» را در باب «خ» آورده. بدین ترتیب که اولی را در فصل «ر» و دومی را «فصل» آن ذکر نموده. پیداست که تهیه و تنظیم چنین روشی، خود رنج و زحمت بسیار دربردارد. به نظر می‌رسد که مؤلف فرهنگ جهانگیری، توجه نداشته که فرهنگ را برای

۱. فرهنگ جهانگیری، ج ۳، ص / هفده. ۲. همان، ص / هشت.

۳. این تعداد مربوط به بخش «خاتمه» است نه کل فرهنگ جهانگیری.

۴. همان، ص / نه و ده.



دیگران تنظیم می‌کند و می‌باید روشی را برگزیند که استفاده از آن برای همگان آسان باشد. همین بی‌توجهی بی‌گمان از اهمیت و ارزش این فرهنگ به حد زیادی کاسته است.<sup>۱</sup>

با وجود این نقص، معانی مجازی نقل شده دقیق و قابل اتکا بوده و در قیاس با آندراج یا غیاث از نثری محکم‌تر برخوردار است. استفاده ما از این فرهنگ مربوط شد به بخش دوم (خاتمه).

**۲. برهان قاطع:** تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ مؤسسه امیرکبیر در پنج مجلد. این فرهنگ با فاصله‌ای اندک از جهانگیری، باز در سرزمین هند نگاشته شده و به سال ۱۰۶۲ ه.ق. تدوین یافته<sup>۲</sup> و مشتمل بر ۲۰۲۱۱ واژه و ترکیب است.<sup>۳</sup> اشکالات عمده این فرهنگ، در مقدمه آن به حد کافی بحث شده است،<sup>۴</sup> اما از جهت کار ما پرمایه بود.

**۳. چراغ هدایت:** تألیف سراج‌الدین علی‌خان آرزو فرزند حسام‌الدین گوالیری اکبرآبادی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی در یک مجلد از انتشارات معرفت. تاریخ دقیق تحریر و تدوین آن مشخص نشد ولی با توجه به تاریخ زندگی مؤلف (۱۱۰۱-۱۱۶۹)<sup>۵</sup> چنین برمی‌آید که مربوط است به قرن دوازدهم و مشتمل است بر ۲۱۵۵ لغت و ترکیب که در میان منابع مورد استناد ما کم حجم‌ترین آنها به‌شمار می‌رود. از نظر اشمال بر معانی کنایی بسیار اندک بوده و بیشتر بر مصطلحات پرداخته است و در مواردی هم که معانی غیرحقیقی آمده، تصریحی بر اصطلاحات، کنایه و مجاز کم‌تر می‌باشد. لکن موارد نادری نیز وجود داشت که ما آن را غنیمت شمرده و در فرهنگ حاضر گرد آوردیم.

**۴. غیاث اللغات:** تألیف محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری از مردم آگره هند، به کوشش دکتر دبیر سیاقی در دو مجلد از انتشارات معرفت. این فرهنگ به سال ۱۲۴۲ ه.ق. در هند تألیف شده<sup>۶</sup> و مشتمل بر بیست هزار واژه و ترکیبات گوناگون است. از نظر اشاره به معانی غیرحقیقی لغات، بسیار غنی است و در میان فرهنگ‌های مورد استناد ما بیشترین نوع «مجاز» در همین فرهنگ است. بعلاوه نخستین فرهنگی است که به زبان و اصطلاحات و تعبیرات عوامانه توجه داشته. نقص ترتیب مذکور در فرهنگ جهانگیری به نوع دیگری در مورد این فرهنگ نیز صادق است.<sup>۷</sup>

**۵. آندراج:** تألیف محمد پادشاه، متخلص به شاد، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی در هفت مجلد. این فرهنگ در سال ۱۳۰۷ در سرزمین هند تدوین یافته<sup>۸</sup> و مشتمل است بر حدود هفتاد هزار واژه و ترکیب. از آنجا که این فرهنگ نقش به‌سزایی در تدوین فرهنگ حاضر داشته، جا دارد بحث بیشتری در آن مورد معطوف داریم.

می‌شود ادعا کرد که این فرهنگ نه تنها گنجینه لغات گذشتگان را دربردارد بلکه چیزی افزون بر آنها هم ثبت کرده است. خود او می‌گوید: «مخفی مباد که دارای این کتاب مستطاب را، به دیگر لغات و فرهنگ‌های تازی و عجمی مثل قاموس، صراح، بهار عجم، فرهنگ جهانگیری، رشیدی، فرهنگ انجمن آرای ناصری، کشف، منتخب و غیاث‌اللغات که فی زمانه در میان اهل فضل و علم متداول و مستعمل‌اند، احتیاجی و ضرورتی نخواهد بود که جمله کتب از اول تا آخر، استیعاباً در این مجموعه دانش و آگاهی مجتمعت است و ماورای آن، کنایات تازه و کهن و اشارات و محاورات شایسته هر مجمع و انجمن و عالم معقولات و

۱. همان، ص / چهارده و پانزده.

۲. برهان قاطع، ج ۱، ص / هفتاد و نه.

۳. برهان قاطع، ج ۱، ص / هشتاد و یک.

۴. ر.ک همان، ص / نود تا نود و شش.

۵. چراغ هدایت، مقدمه، بدون شماره صفحه.

۶. غیاث‌اللغات، ص / ب.

۷. برای رفع این نقیصه نویسنده آن را ترتیب الفبایی معمول داد و چاپ شد. از استاد دبیرسیاقی که اجازه استفاده از نسخه خود را دادند، همیشه سپاسگزارم.

۸. آندراج، ج ۷، ص / ۴۶۹۲.

حالات ارباب کمال و فن و جهان معقولات و مقالات اصحاب کلام و سخن فراهم آمده فی الحقیقت سیاحان بحار خرد و آگهی و سیاحان به وادی علوم و دانشمندان را هر ورقی زورقی و هر سطری خضری است.<sup>۱</sup> ما ضمن پذیرش ادعای آندراج، انتقادی چند را نیز بر او وارد می‌دانیم. اولاً در سخن فوق مقداری گزاره نهفته است و صحیح نیست. زیرا ما خیلی از تعبیرات مجازی در دیگر فرهنگ‌ها دیدیم که آندراج آنها را ثبت نکرده بود. به عنوان مثال نتیجه بررسی ما را فقط از دو حرف «ب» و «خ» در نظر بگیرید. در حرف «ب» مجموع مفردات و ترکیبات مجازی و کنایی فرهنگ جهانگیری ۱۸۰ فقره، برهان قاطع ۲۲۷ فقره و آندراج ۴۰۶ فقره بود. اما در فرهنگ حاضر، بر ۶۲۳ فقره بالغ شده است. مابه‌التفاوت حاصل از حداقل رقم یعنی ۱۸۰ تا حداکثر یعنی ۴۰۶ و رقم مضبوط ما یعنی ۶۲۳ بین ۴۴۳ تا ۲۱۷ در نوسان است؛ و اگر سخن و ادعای آندراج صحیح بود ما به این افزایش دست نمی‌یافتیم! همین‌طور است حرف «خ» که به ترتیب ۱۶۲، ۲۱۷ و ۳۳۹ و ۴۴۷ فقره را شامل می‌شود. ثانیاً این گنجینه عظیم را مواردی از تساهل و تسامح مؤلف که کم هم نیست در برخی مراحل از ارزش و اعتبار علمی ساقط کرده است. ذکر تک تک این موارد از حوصله این مقدمه بیرون است و فقط به نکاتی چند اشاره می‌رود:

#### الف. نگرش آندراج بر معانی غیرحقیقی

عیب بسیار بزرگی که ما در فرهنگ آندراج دیدیم، عدم دقت و توجه مؤلف بود در ارائه مفاهیم و معانی کنایی یا مجازی. درست است که ما هرگز به خود اجازه دخل و تصرف و انتخاب انتقادی مفردات و ترکیبات مورد قبول صاحب آندراج را نداده‌ایم، ولی در اینجا ناگزیریم کمی جدی‌تر با آن برخورد کنیم و به ذکر چند نمونه از این دست بپردازیم. به این چند نمونه زیرین توجه کنید:

۱. دریا گشادن کنایه از: دریا برآوردن.
  ۲. جمع با لفظ بستن (جمع بستن) کنایه از: جمع مقرر کردن.
  ۳. بازچتر کنایه از: باز چتر بسته و نیز به معنی ذات چتر و برین تقدیر اضافه مشبّه به الی‌المشبه باشد.
  ۴. قد آدم کنایه از: مقدار قد آدم.
  ۵. پشت مخمل مجازاً: مقابل روی مخمل.
  ۶. از پیش رفتن حرف کنایه از: سبز شدن حرف.
  ۷. سبک آرامی کنایه از: سبکی و کم وزنی.
  ۸. رشته در ثمین ریختن کنایه از: گوهر قیمتی ریختن.
  ۹. روان داشتن و شدن و کردن و ساختن سبق و درس و ابجد و خط و سواد کنایه از: ماه!
- در مورد ردیف‌های اول تا چهارم باید گفت این معانی هیچ‌گهی از مشکل ما را نمی‌گشاید و در مورد ردیف پنجم اضافه می‌کنیم اگر امر بر این گونه دایر شود، به تعداد تمامی اسامی اشیایی که دو روی دارند و یا بر هر واژه‌ای که می‌شود لفظ «روی» را افزود، لابد «پشت» اش مجازاً مقابل «روی» آن خواهد شد. اما در مورد ردیف ششم باید گفت که معنا پوشیده‌تر از خود ترکیب است. ردیف هفتم حداقل برای ما مفهوم نیست و ردیف هشتم تنها جایگزین واژه‌هاست. ردیف نهم دیگر عجیب‌ترین نمونه‌ایست که هیچ‌محمل بر آن نیافتیم جز اینکه خیال کنیم درست در لحظه یادداشت این ترکیب،

۱. همان‌جا.

ماهرویی بر «شاد» وارد شده و او بلا اراده لفظ ماه را در آن جا یادداشت کرده است. نظیر آن منشی که «آرد نماند» را نوشت و همه بر آن داستان آگاهید.

نمونه‌های رنگین‌تر از اینها هم هست. توجه کنید به چند مثال دیگر:

تا نه کنایه از: زمان قلیل- ایام معدود که آندراج «نه» علامت نفی فعل مابعد را خودسرانه جدا ساخته و در کنار «تا» تعلیل نهاده و از آن دو، ترکیبی کنایی پرورده است.

دانه سمور، دانه کیش کنایه از پوست سمور. که قادر به تشخیص هیچ نوع ملازمت و علاقه و حتی مشابهتی مابین دانه، کیش و سمور در هیچ فرهنگی نشدیم.

زیاده کردن خوان کنایه از: کم کردن و آندراج دو بیت نیز بر این تعبیر شاهد آورده است:

۱. خوان وصال دوست نعیمی است جاودان بر ما مسازکم، بر رقیبان زیاده کن

۲. ترک ما کرد خواجه از دولت دولتش را خدا زیاده کند

اولاً در بیت نخست هیچ دلیلی به نظر نمی‌رسد که منظور شاعر از «زیاده کردن خوان»، «کم کردن» آن باشد. مگر آنکه سیاق ماقبل به نحوی باشد که چنین استنباطی را از ما بپذیرند که در آن صورت هم فقط رگه‌ای از هجو یا هزل را می‌توان سراغ گرفت. ثانیاً در بیت دوم اصلاً لفظ «خوان» موجود نیست و تازه از کجا معلوم که شاعر حقیقت را نگفته باشد و طلب افزونی دولت خواجه را نکرده باشد.

از جای آمدن کنایه از: خیال کردن کاری.

«گر آبی ز جایی نگه‌دار جای وگر نه سرت بسپریم زیر پای» (نظامی)

و جناب خیرالمدققین می‌فرمایند که هرگاه گویند فلانی از جایی آمده است، مراد آن بود که حرفی معقول گفته است و از دور آمده است، ای خیالی بلند آورده است!

در این جا هیچ نمی‌گوئیم و فقط می‌خواهیم توجه کنید به ترکیب، معنی، مثال- که اصلاً مفهوم چیز دیگری است- و شاهد تثبیت معنی یعنی سخن خیرالمدققین! والسلام.

با توجه به نکات فوق بدین نتیجه می‌رسیم که اولاً آندراج با مفهوم مجاز و کنایه، برخورداردی سطحی داشته و توسعاً و تسامحاً مترادف «به معنی» به کار برده است. ثانیاً، دوری از سرزمین اصلی زبان فارسی و اسکان در جزیره فارسی‌زبانان هندوستان وی را گریبان‌گیر برخی تعابیر و ترکیبات جعلی و دساتیری کرده است و چنین حادثه‌ای در تاریخ فقه‌اللغه ایرانی کم نیست و فرهنگ دساتیری نمونه برجسته آن می‌باشد. اگر قرار باشد ما، بیت ابونصیرای بدخشانی:

«عزیز تا بنمایم به مردمان چون میش بدو ختم به گریبان خویش دانه کیش»

را ملاک تعیین هویت ترکیب کنایی بدانیم، لازم است ازین پس «رومانی» را کنایه از پتو و «پاکستان» را کنایه از حمّام تلقی کنیم.

## ب. فارسی آندراج

گرچه مؤلف آندراج در سنگلج تهران متولد شده<sup>۱</sup> ولی- شاید به علت اسکان در هندوستان- بیانش به زبان فارسی، نظیر غیراهل زبان است. به عنوان نمونه نگاه کنید به چند شاهد زیرین:

آب آوردن متاع کنایه از: قیمت سهل و رایگان یافتن (کنایه از کسادگی کالا و سقوط قیمت کالا)

۱. ر.ک. فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، ص/سه.

آب از غربال می‌بخشد یعنی نقص از پهلوی او به کسی نمی‌رسد (کنایه از کسی که از او فایده‌ای متصور نیست).  
آب در گریه کردن کنایه از: گریه ساخته کردن. (کنایه از گریه مصنوعی و ساختگی)  
در نظر آمدن کنایه از: رد شدن که مقابل قبول شدن است. (مترادف قبول شدن).  
و صدها مثال دیگر. در مورد اخیر آندراج شاهدهی دارد که جای تأمل است:  
صالح و طالح متاع خویش نمودند  
تا که قبول افتد و چه در نظر آید  
حال آن که «در نظر آمدن» مترادف «قبول افتادن» است نه متضاد آن.<sup>۱</sup>  
در پایان این مبحث باید افزود که این گونه جمله‌پردازی‌ها مختص آندراج نیست و گویی دامن‌گیر تمامی فرهنگ  
نویسان هند نشین می‌باشد. نگاه کنید به:  
داغ گازران کنایه از: نشانی که بلادر، کنار پارچه کنند و به شستن دهند تا غلط نشود: (جهانگیری)  
برفاب کنایه از: آب دهان که وقت خوردن شخص چیزی را به سبب میل و خواهش طبیعت در دهن دیگری می‌گردد و  
گاه باشد که از دهن بیرون آید و بی‌اختیار بریزد! (برهان قاطع).

#### پایان سخن

تمامی انتقادی که رفت شاید بر فرهنگ ما هم صادق باشد. زیرا که اثر حاضر نیز مجموعه‌ای است گرد آمده از میان همان  
فرهنگ‌ها. با وجود این اگر کوشش حاضر بتواند به هدفی که در آغاز گفتار بیان داشتیم کمکی کند ما را خرسند خواهد  
ساخت. حقیقت آن است که بر روی فرهنگ‌های تخصصی‌تر نظیر مترادفات، ترکیبات، متشابهات کمتر کار شده است و ما  
راهی طولانی را در مسیر رفع این کمبود باید طی کنیم.

انتشارات امیرکبیر

۱۳۶۴

---

۱. رک. لغت‌نامه که تصادفاً همین بیت شاهد معنای مدعا به ماست.